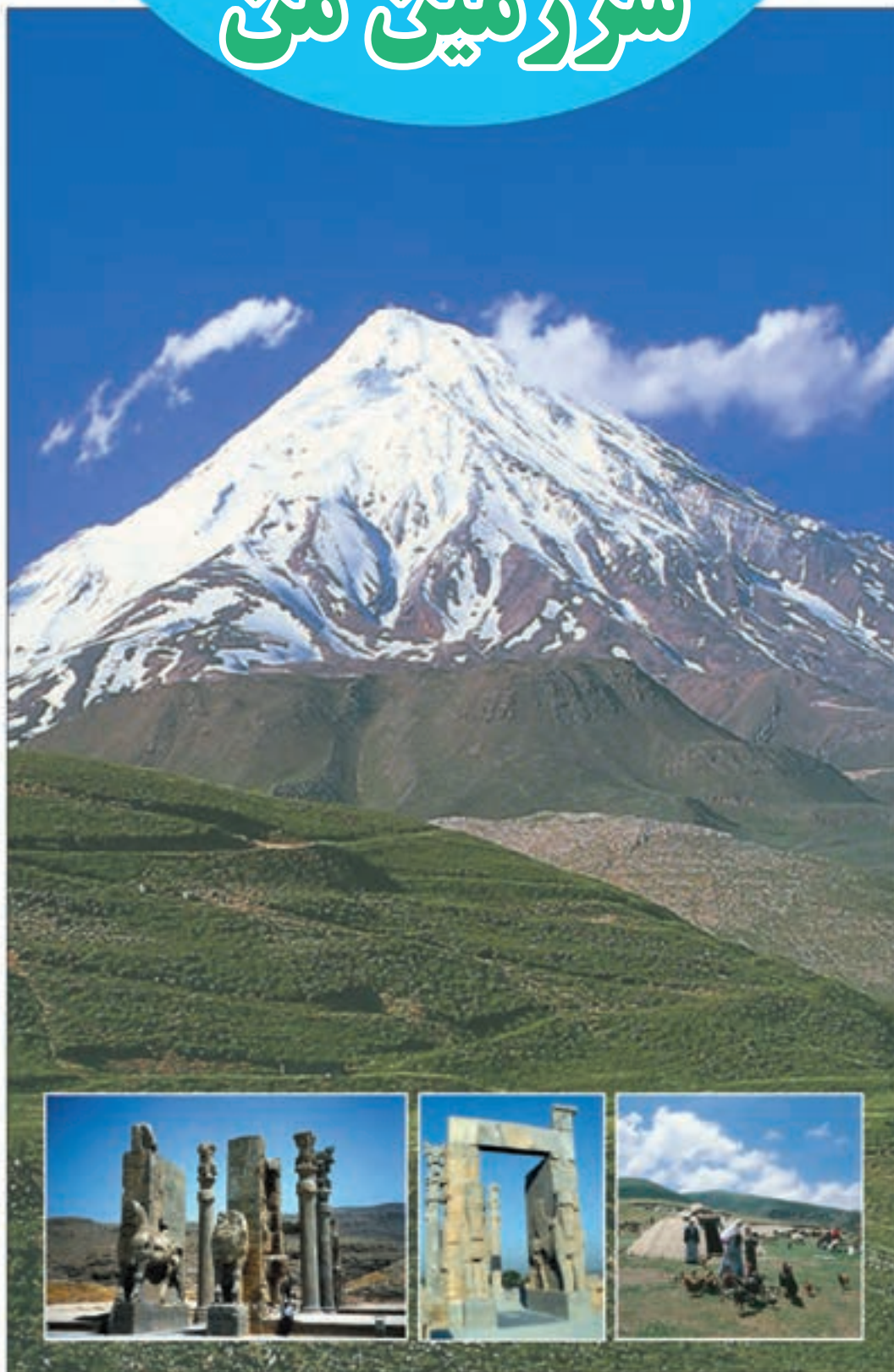


فصل دوم:

سرزمین من



عشایر ایران

زنگ اوّل بود. ما با هیجان* بسیار، در انتظار* خانم معلّم بودیم. آن روز قرار بود، زینب مطالبی* را که در مورد زندگی عشایر تهیّه کرده است، برای ما بخواند. خانم معلّم به کلاس آمد، با دانش‌آموزان سلام و احوال‌پرسی کرد و پرسید: «آماده هستید تا زینب نوشته‌هایش را برای شما بخواند؟» همه‌ی ما منتظر بودیم و زینب این‌طور شروع کرد: «من یکی از دختران عشایر استان فارس





هستم که دوران کودکی‌ام را در آن‌جا سپری کرده‌ام.* عشایر مردمانی هستند که در نواحی کوهستانی و دشت‌ها و صحراها زندگی می‌کنند و چادرهای خود را کنار هم برپا می‌دارند. آن‌ها برای این‌که بتوانند آسان‌تر از جایی به جای دیگر بروند، در سیاه چادر زندگی می‌کنند. سیاه چادر را از موی بز می‌بافند.

شغل اصلی عشایر دام‌پروری است. عشایر برای یافتن چراگاه، به طور مرتب از یک منطقه به منطقه‌ای دیگر کوچ می‌کنند. کوچ* تابستانی عشایر را بیلاق می‌گویند. زندگی در بیلاق سخت ولی زیباست. آن‌ها برای رسیدن به بیلاق، از کوه‌های بلند و رودهای خروشان عبور می‌کنند. به کوچ زمستانی عشایر قشلاق می‌گویند. هنگام سفر، همه‌ی وسایل عشایر بر پشت الاغ‌ها، اسب‌ها و شترها حمل می‌شود. البته امروزه گاهی از وسایل نقلیه‌ی موتوری نیز استفاده کنند.

زنان عشایر از پشم و موی دام‌های خود نخ درست می‌کنند و با آن‌ها قالی و گلیم‌های زیبا می‌بافند. عشایر محصولاتمانند پشم، گوشت و انواع لبنیات* را از دام‌های خود تهیه می‌کنند.

آن‌ها مردمانی دلیر* و مهربان هستند.»

بعد از این‌که زینب نوشته‌هایش را خواند، همه او را به خاطر مطالبی که تهیه کرده بود، تشویق کردیم.

خودآزمایی شفاهی

- ۱ - به چه کسانی عشایر گفته می‌شود؟
- ۲ - چرا عشایر در سیاه چادر زندگی می‌کنند؟
- ۳ - شغلی اصلی عشایر ایران چیست؟
- ۴ - به نظر شما، بچه‌های عشایر چگونه درس می‌خوانند؟

خودآزمایی کتبی

- ۱ - درباره‌ی هر تصویر یک جمله بنویسید.



.....

.....

.....

.....



.....

.....

.....

.....



.....

.....

.....

.....

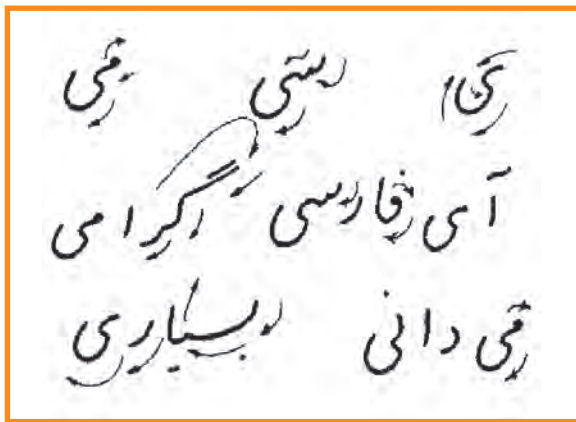
۲ - کدام تصویر محلّ زندگی شما را نشان می‌دهد؟

.....
.....

۳ - محلّ زندگی خود را در دو سطر معرفی کنید.

.....
.....

۴ - نقطه چین‌ها را کامل کنید.



۵ - مانند سرمشق، بنویسید.

ی سی می آی فارسی گرامی می دانی بسیار بسیار

.....

کار گروهی

با توجه به تصاویر صفحه ۲۰، زندگی شهری و روستایی را با هم مقایسه کنید و در کلاس به بحث و گفت‌گو بپردازید.

تخت جمشید

«پس کی می‌رسیم؟» این چندمین بار بود که علی این سؤال را از پدرش می‌پرسید و پدر هم هر بار می‌گفت: «دیگر چیزی نمانده.» وقتی اتوبوس به پایانه‌ی مسافری* رسید، پدر تاکسی گرفت و آن‌ها به منزل یکی از دوستان خود رفتند. مریم و علی در تمام راه با کنجاوی* به اطراف نگاه می‌کردند. وقتی رسیدند، مادر گفت: «بچه‌ها، امروز بعد از کمی استراحت، به زیارت شاه چراغ و بازدید از آرامگاه سعدی، حافظ و باغ ارم خواهیم رفت. فردا هم از تخت جمشید دیدن می‌کنیم.»

مریم با خوش حالی گفت: «چه خوب! چه قدر دلم می‌خواهد تخت جمشید را از نزدیک ببینم و عظمت* آن را بیشتر درک* کنم.»

فردای آن روز، بچه‌ها زودتر از همیشه از خواب بیدار شدند. آن‌ها برای رفتن به تخت جمشید لحظه شماری می‌کردند. وقتی به آن جا رسیدند، جمعیت زیادی را دیدند که از پلکان دو طرفه‌ای بالا می‌رفتند.

پدر گفت: «این‌جا، دروازه‌ی ملل* است.» بعد از دیدن دروازه‌ی ملل، به طرف، «کاخ آپادانا» حرکت کردند. کاخ آپادانا بزرگ‌ترین کاخ تخت جمشید است. مریم پرسید: «آیا تخت جمشید کاخ دیگری هم دارد؟» مادر گفت: «بله، «کاخ صد ستون که دومین بنای* بزرگ تخت جمشید به شمار می‌رود.»

همان‌طور که مریم و علی همراه پدرشان از قسمت‌های گوناگون تخت جمشید دیدن می‌کردند،



چشم علی به نوشته‌های روی سنگ‌های تخت
جمشید افتاد. از پدر پرسید: «پدر جان این‌ها
چیست؟»

پدر جواب داد: «این‌ها دست نوشته‌هایی
به خط میخی هستند که در مورد ساختن
تخت جمشید و آداب و رسوم* آن زمان
توضیحاتی داده‌اند. باید بدانید که تخت
جمشید از مشهورترین بناهای تاریخی
جهان است و با وجود این‌که

امروز تنها قسمت‌هایی از آن
باقی مانده است، ولی هر ساله
تعداد زیادی از مردم ایران و
گردشگران کشورهای دیگر،
به دیدن این بنای تاریخی
می‌آیند.»



خودآزمایی شفاهی

- ۱ - علی و مریم در شهر شیراز از چه مکان‌هایی دیدن کردند؟
- ۲ - دو کاخ بزرگ تخت جمشید را نام ببرید.
- ۳ - دست نوشته‌های روی سنگ‌های تخت جمشید درباره‌ی چه چیزهایی هستند؟
- ۴ - چگونه می‌توانیم آثار تاریخی کشورمان را حفظ کنیم؟

خودآزمایی کتبی

- ۱ - جدول را کامل کنید.

						۱
						۲
						۳
						۴

۱. معنی کلمه‌ی «درک».
۲. باغی در شیراز
۳. دست نوشته‌های روی سنگ تخت جمشید به این خط است.
۴. نام یکی از کاخ‌های تخت جمشید است.

۲ - مانند نمونه انجام دهید.

بازدید ← باز + دید

بازگشت ← +

بازپرس ← +

کار گروهی

یکی از آثار تاریخی استان خودتان یا یکی از استان‌های دیگر کشورمان را معرفی کنید.

فصل سوم:

ادبیات پایداری





پاسخ

تو چرا می جنگی؟

پسرم می پرسد!

من تفنگم در مشت

کوله بارم* بر پشت

بند پوتینم را محکم می بندم

مادرم

آب و آینه و قرآن در دست

روشنی در دل من می بارد*

پسرم بار دگر می پرسد:

تو چرا می جنگی؟

با تمام دل خود می گویم*:

تا چراغ از تو نگیرد دشمن

شاعر: محمدرضا عبدالملکیان

خودآزمایی شفاهی

- ۱- موضوع این شعر چیست؟
- ۲- در این درس، منظور از «بند پوتین را محکم بستن» چیست؟
- ۳- نام شاعر شعر این درس را بگویید.
- ۴- چگونه می‌توان به وطن خود خدمت کرد؟

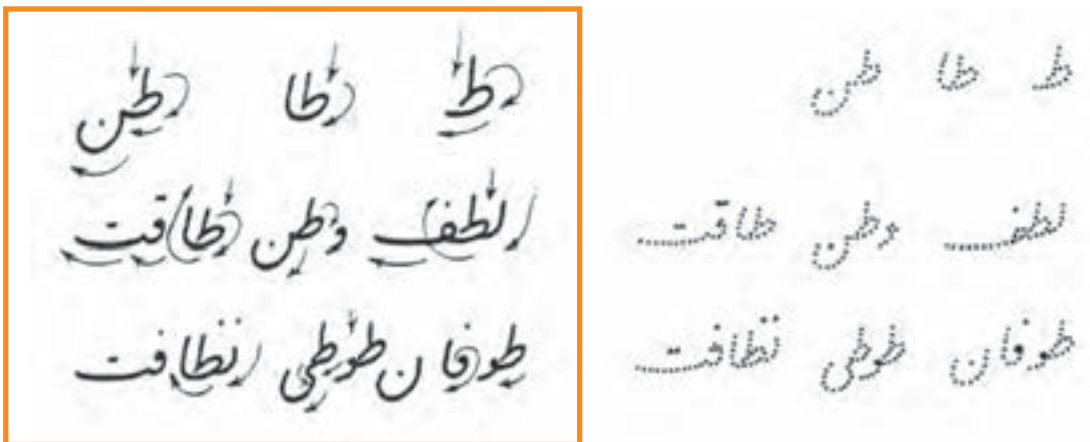
خودآزمایی کتبی

- ۱- در جای خالی کلمه‌ی مناسب بنویسید.
ایران همیشه است. (پایانده - پاینده)
ایرانیان تا پای جان در مقابل ایستادگی می‌کنند. (دشمنان - دشمنانان)
قهرمانان وطن آثاری از شجاعت را برای به یادگار گذاشتند. (آینده - آیندگان)
- ۲- داستان این تصاویر را بنویسید.



خوش نویسی

۱- نقطه چین‌ها را کامل کنید.



۲- پُر رنگ کنید.

ط طاطن لطف طاق و طن طوفان نظاف طوطی نظم

۳- مانند سرمشق، بنویسید.

ط طاطن لطف طاق و طن طوفان نظاف طوطی نظم

کار گروهی

جمله‌ی زیبایی در مورد دفاع از ایران و انقلاب اسلامی بگویید.

چشمان مادر بزرگ

صدای غُلُغُلِ سماور در فضای اتاق پیچیده بود. مادر بزرگ به پشتی تکیه داده بود و دانه‌های تسبیح را بین انگشتانش می‌چرخاند. مادر همان‌طور که انار قرمزی را دانه می‌کرد، از محسن پرسید: «درس‌هایت را خوانده‌ای؟ امشب مهمان داریم. کم‌کم عمو و بچه‌ها از راه می‌رسند!» محسن گفت: درس‌هایم را خوانده‌ام مادر! دارم سرودی را حفظ می‌کنم که قرار است در دهه‌ی



فجر اجرا کنیم.»

مادربزرگ پس از این که دانه‌ی آخر تسبیح را انداخت، صلوات بلندی ختم کرد* و گفت: «عجب زمستانی بود!»

محسن پرسید: «کدام زمستان مادربزرگ؟»

مادربزرگ گفت: «زمستانی که عمو، زن عمو و بچه‌ها به راه‌پیمایی رفته بودند و خواهرت زهرا نیز همراه آن‌ها بود.»

مادر گفت: «بله، آن روز صبح، حال خوشی نداشتم و با مادربزرگ در خانه بودم. نزدیک غروب، خدا به ما پسری داد که اسمش را گذاشتیم ...» در همین موقع محسن و زهرا یک صدا گفتند: «محسن!»

مادربزرگ گفت: اگرچه چهار ماه پیش‌تر از شهادت* پدرتان نمی‌گذشت، ولی من از به دنیا آمدن تو خیلی خوش حال شدم. انگار پسر جواد دوباره متولد شده بود. او اسم تو را قبلاً انتخاب کرده بود. محسن جان فقط پدر تو نبود که در راه پیروزی انقلاب شهید شد، بلکه جوانان زیادی در این راه شهید شدند.»

در این موقع، چشم‌های مادربزرگ پر از اشک شد. اما محسن از این که فرزند شهید و هم سن و سال انقلاب بود، در دلش احساس افتخار می‌کرد. مادربزرگ دستی به سر محسن کشید و گفت: همیشه سربلند* باش و از انقلابی که پدرت در راه آن شهید شد، دفاع* کن.» در این هنگام زنگ خانه به صدا درآمد. مادر که داشت در کاسه‌ی انار، گلاب می‌ریخت و با قاشق آن را هم می‌زد، گفت: «محسن در را باز کن، مهمان‌ها آمدند.»

محسن به طرف در دوید. بوی خوش گلاب فضای اتاق را پُر کرده بود.

خودآزمایی شفاهی

- ۱ - آن روز قرار بود چه کسانی به خانه‌ی محسن بیایند؟
- ۲ - در چه زمانی قرار بود محسن سرود خود را اجرا کند؟
- ۳ - مادر بزرگ از چه خاطره‌ای برای محسن صحبت کرد؟
- ۴ - شهیدان چه فداکاری‌هایی کرده‌اند؟

خودآزمایی کتبی

- ۱ - با شنیدن هر یک از کلمه‌های زیر به یاد چه چیزی می‌افتید؟ مانند نمونه بنویسید.
انقلاب: آزادی، استقلال، تظاهرات، شهید
انار:
تسبیح:
شهید:

۲ - جدول زیر را کامل کنید.

۱. نشانه‌ی یک کشور
۲. مخالف شکست
۳. در این کشور زندگی می‌کنیم.
۴. عشایر در آن زندگی می‌کنند.
۵. سفره‌ی نوروز



۳- به تصویر مقابل نگاه کنید و برای آن یک داستان بنویسید.

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

کار گروهی

جمله زیبایی در مورد دفاع از ایران و انقلاب اسلامی بنویسید.

.....

.....

.....

.....

.....

.....